

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که راجع به روایت عمر ابن حنظله بود متعرض کلمات اصحاب شدیم و در آخر بحث که رسید متعرض این نکته شدیم که با قطع نظر از جهات حجیت روایت و شواهد روایت، سلبا یا ایجابا، مقام دلالت روایت را، عرض کردیم اجمالا در این که از روایت در می آید که فرض کنید به خبر مشهور اخذ بشود، به خبر شاذ ترک بشود این درست است. حالا فقط مشکل سر این بود که خبر بما هو خبر یا بما هو حکم، چون بعضی عبارات به حکم می خورد و بعضی ها شاید با خبر مناسب باشد.

نکته دوم در این جهت قرار داده شد که آیا ناظر به مقام اصل حجیت است یا ناظر به مقام ترجیح است؟ طبیعتا نتیجه عملیش یکی است، وقتی گفت این ترجیح دارد به این عمل بکنید. مخصوصا اگر بنا بر مسلک مشهور که وجوب ترجیح باشد. و اگر هم حجیت باشد یعنی این یکی حجت است و آن یکی حجت نیست. کلام سر این بود که مجموعه قرائن سیاقی و لفظی که در روایت هست مناسب با حجیت است یا ترجیح است؟ شواهدی را عرض کردیم که مناسب با حجیت است و اخذ و ترک در این جا به معنای حجت و لا حجت است، اخذ بکن چون حجت است، طرح بکن چون لا حجت است. نه این که هر دو حجت اند یکی را بر دیگری ترجیح بده، اصلا عرض کردیم سیاق روایت به ترجیح نمی خورد که توضیحش گذشت.

از جمله دلالات سیاقی که در این خبر مورد نظر است عرض کردیم سابقا هم گفتیم و حتی مثال را هم ذکر کردیم، یک مسئله ای که پیدا شد اختلاف اقوال فقها از زمان صحابه به مابعد است، مثلا از ابن عباس دو یا سه قول نقل می شد، غیر از اختلاف روایاتشان، اضافه بر اختلاف روایات اختلاف اقوال هم داریم. حالا در خصوص ابن عباس در ذهنم نبود همین طوری اسمش را بردم. چیز لطیفی که من در کتب اهل سنت دیدم راجع به تولد و عمر ابن عباس در وقت وفات رسول الله تقریبا سه قول دیدم، یکی حدود ده دوازده ساله بود و یکی هم چهارده ساله، بیشترین عدد. سه تا روایت است، از خود ابن عباس است، خنده دار است که هر سه هم از ابن عباس است و

اعجب از آن این که هر سه هم از سعید ابن جبیر است، این خیلی عجیب است، قصه عجیب از سعید ابن جبیر از ابن عباس در عمر ابن عباس، سه تا قول و سه تا روایت هست، حالا غیر از اقوال دیگه. غرض می خواستم این نکته را عرض بکنم که این مسئله اختلاف روایات و اختلاف اقوال گاهی تا این حد می رسیده.

آن وقت این جا یک نکته ای بوده که، یکی این که این اختلاف چون شریعت که نمی شود مختلف بشود، این علامت این است که اینها مثلا از متن شریعت نگرفتند، این که دو تا حکم بکنند و این درست نیست، رجوع به این افراد درست نیست، این یک بحث کلامی است. یکی از حضار: روات قبلی چه کسانی هستند؟

آیت الله مددی: نگاه نکردم، چون این کتابی که یکی از آقایان راجع به ابن عباس نوشته همان راوی اخیر را دارد، سعید ابن جبیر عن ابن عباس. خود ایشان هم متعرض جمع نشده.

یکی از حضار: خیلی مهم است که قبلی هایش چه کسانی باشند.

آیت الله مددی: طبیعتا مهم است اما می گویم که ما به این کتاب مراجعه کردیم که حل مشکل بشود، دیدیم خود مشکل را آورده و حل هم نکرده، مشکل بیشتر شد.

یکی از حضار: اگر سه تا یکی بود مشکل می شود اما اگر سه تا یکی نبود مصادر فرق می کند.

آیت الله مددی: قاعدتا فرق می کنند، بعید است که هر سه نفر تمام طبقه روایاتش یکی باشد اما می خواهم بگویم به هر حال این طور شده، به هر حال به سعید ابن جبیر نسبت داده شده است.

حالا جهات دیگه مثلا فرض کنید یک حدیثی راجع به یهود است که خداوند دنبه را برای این حرام کرد، دنبه را روغن کردند فروختند، ذوب کردند و آب کردند و دنبه را به صورت روغن فروختند. این را الان منحصر در دو نفر از پیغمبر نقل کردند و در سال حجة الوداع است یا در سال فتح مکه است، سالی است که ابن عباس در آن سفر در مکه بود، عرض کنم که خب این دو نفر است، ابن عباس و جابر. آن وقت ابن عباس یک ذیلی دارد، و إن الله إذا حرم اکل شیء حرم ثمنه، یکی در مکاسب آمده، هیچ کس دیگه هم غیر از ابن عباس

نگفته، حالا آن وقت یا هشت ساله یا ده ساله بوده، غیر از ابن عباس هم کسی نقل نکرده، اصلاً این قصه را غیر از این دو نفر کسی از صحابه نقل نکرده است. حالا می گویند پیغمبر هم پهلوی کعبه بوده و به دیوار کعبه تکیه دادند یا حالا من تردید دارم یا عام فتح است سال دهم است یا سال فتح مکه است که سال هشتم است. یکی از این دو سال است. من تردید دارم.

و در روایات اهل بیت کلاً این مطلب نیامده است، اصلاً اصل این مطلب که دنبه حرام است، این را در تورات دارند که دنبه را بر آن ها حرام کردند و تعلیل هم می کنند که مورث امراض است.

یکی از حضار: جامع الاحادیث هم از عوالی آورده.

آیت الله مددی: عوالی هم وضعش واضح است، ایشان امرش امره أوضح من أن یخفی.

علی ای حال خب شیخ انصاری هم در اول مکاسب دارد، یکی از قواعد عامه اش این است که إن الله إذا حرّم شیئاً حرّم ثمنه، شیخ انصاری هم دارد. اما این نحوه تحلیلی را که من خدمتتان عرض کردم حتی در شرائح مکاسب هم ندیدم، اصلاً این حدیث تاریخش کی است و وضعش کی است؟ چه کسی از صحابه نقل کرده؟ و دو نفر فقط و هر دو صدر را نقل کردند، ذیل را فقط ابن عباس بچه نقل کرده. حالا کلام خود ابن عباس است یا کلام رسول الله است؟ نه اصلش و نه این قاعده کلیش در کلمات اهل بیت کلاً نیامده است. این که مثلاً خداوند دنبه را بر این ها حرام کرد، در روایت اهل سنت دارد که جمله، جمله در این جا به معنای دنبه را آب کردن است، جمله یعنی این را آب کردند و تبدیل به روغن کردند، کلمه جمله یکمی برایتان تعجب آور است. علی ای حال این یعنی اذابوه، ذوبش کردند و تبدیل به روغن کردند.

علی ای حال کیف ما کان غرضم از این مطالب این بود که اختلاف روایت یک چیز بود و اختلاف فقها باز مطلب دیگری بود که فقیه واحد آراء داشت. عرض کردم در این مقدمه کتاب دعائم الاسلام هم این قصه را آورده، جای دیگه هم آمده که یک مردی از خراسان پیش ابوحنیفه بود که آن مثلاً فلان مسئله و ابوحنیفه جواب داد، گفت من پارسال یا پارسال بود از شما پرسیدم این جور گفتید، گفت بله رای من آن وقت این طور بود، گفت به این آسانی نیست که شما بگویید رای من بود، این فتوا را ما به خراسان نقل کردیم، اموال و

اعراض و نفوس، دو سه سال است به آن عمل می کنند، اموالی از بین رفته، نوامیسی در خطر بوده. الان می گوئید این رای من بود و عوض شد، رای من این طور است و در میان شافعی ها چون خیلی اختلاف است، چون شافعی اصطلاحاً قدیم و جدید دارد، ما دام در عراق بود بهش قدیم می گویند، مصر رفت آرای جدید دارد، می گویند در عراق تحت شروط تقیه بود، حالا هر چی بود من نمی خواهم وارد بحث بشوم. این بحث ها متأسفانه غیر از جنبه های تاریخی جنبه های مذهبی هم دارد، یکی کم و زیاد بکنیم ممکن است شافعی ها ناراحت بشوند و لذا ما به همان عنوان اجمالش اکتفا می کنیم برای این که آقایان ناراحت نشوند.

و کیف ما کان آن وقت این صحبت است، الان در میان کتب اهل سنت من دیدم مثلاً و قال ابو جعفر الباقر من ائمة الشيعة این طور و قال ابنه الصادق این طور، یعنی کلمات اهل بیت را هم مثل کلمات فقهای آنها حمل بر اختلاف در فتوا کردند، این آقا فتوایش این بود و آن آقا فتوایش آن بود.

لذا یک جو کلی در دنیای اسلام موجود بود که فقیه واحد دارای اقوال مختلف است، احتمالاً نظر عمر ابن حنظله این باشد و نظر خود امام صادق هم این باشد که ما اهل بیت این طور نیستیم، اگر دو تا، دقت کردید چی شد؟ اگر دو تا مطلب از ما نقل می کنند مال ما نیست، نه این که خیال بکنید دو تا حکم را ما گفتیم، اول اجتهادمان یک جور بود بعد اجتهادمان روی خلافت رفت. آن یک مشکلات خاص خودش را دارد، حالا یا تقیه بوده یا کلام را بد فهمیدند یا یک نفر فهمیده اشتباه کرده یا دروغ گفته، چون دروغ هم در روایات اهل بیت داریم، دروغ گفتند، اصلاً داریم کذبوا اصحاب ابی الخطاب و اصحاب مغیره، جمع می کردند و نسخه های جعلی و بدلی بین شیعه رواج می دادند، دروغ هایی بوده که به اهل بیت نسبت دادند لذا اگر دقت بکنید در کل این سوال و جواب عمر ابن حنظله هم به لحاظ روایت و هم به لحاظ حکم و به لحاظ فتوا طرح مسئله اختلاف را دارد. امام می فرماید کدام یکی مشهور است و کدام یکی غیر مشهور است، مشهور اصلاً آن مشهور شاذ نادر است و اصلاً آن را رها کن، آن اصلاً قابل اعتنا نیست.

بعد می گوید خب آقا هر دو مشهورند، دو نفر نقل کردند. ببینید چه به لحاظ اختلاف روایت و چه به لحاظ اختلاف فتوا این هی فرض می کند که مثلاً کلام شما اینها با هم متعارض و مختلفند، امام می خواهند بفرمایند نه تعارضی نیست. اختلافی نیست. اصلاً آن چیزی

.....
را که مثلاً خلاف کتاب و خلاف سنت و موافق عامه است ما نگفتیم، الان همین در باب وضو را نگاه بکنید، دو طائفه از روایات را داریم، یک طائفه و غسل راسه و قدمیه و رجليه، مسح دارد، یک طائفه روایت دارد که مسح راسه و غسل قدمیه، این را هم داریم، هر دو هست، هر دو موجود است، این عملاً الان هست و به قدری هم این چیز بوده که الان در کتاب های فعلی ما هم رسیده است، در فقه الرضا هم غسل قدمیه را آورده.

بعد هم مرحوم شیخ مفید می گوید این روایت که غسل قدمیه راجع به علی ابن یقطين است، این مخالف با جمیع شیعه است. تتمه کلام فضل ابن شاذان است، کلام امام نیست.

یکی از حضار: نه، خود علی ابن یقطين می گوید تعجب مما رسم له

آیت الله مددی: همین علی ابن یقطين، راوی تعجب کرد، نه این که امام فرمود که یخالف علیه جمیع الشیعه.

خود علی ابن یقطين تعجب کرد که امام برای او مطالبی را نوشتند که مخالف با جمیع شیعه است، تعجب کرد که چرا امام این را نوشته است. توش اذنان و گوش هم دارد آخه، در روایت ما الاذنان لیستا من الراس، در آن جا گوش هم دارد غیر از پا. مسح اذن هم باز پیش عامه سه قول است، ظاهر، باطن و کلیهما، این مسح اذن را هم دارد.

بعضی ها دارد که یغسل، مسح و غسل هر دو، چون بحث سر این بود که آیا اذنان از وجه است، چون وجه باید شسته بشود یا اذنان از راس است باید مسح بشود، دقت می فرمایید؟ چون در ظاهر آیه مبارکه این طور است فاغسلوا وجوهکم، آن قسمتی که مواجه بدن انسان است، یعنی قسمتی که عادتاً خودش مو ندارد، غیر از ریش، مو ندارد این را وجه می گویند، آن قسمتی از سر را که مو دارد راس می گویند، در این جا راس در مقابل وجه است، پس آن قسمتی که مو دارد مسح بکند ولی آن قسمتی که مو ندارد بشورد.

إنما الکلام در گوش که گوش جزء وجه است که حتی تغسل، گوش جزء سر است حتی تمسح و علی تقدیر این که جزء سر باشد ظاهر گوش را مسح بکند یا پشت گوش جزء سر است یا هر دو؟ هم ظاهر و هم باطن، چون ما در فقه اصلاً گوش را حساب نکردیم لذا اصلاً در فقه ما این بحث وارد نشد اما در فقه اهل سنت هست که ظاهر الاذنین، باطن الاذنین، ظاهرهما و باطنیها، این باطن چون پشت گوش

به سر می خورد این خیال کردند که این باطن و پشت گوش جزء سر است، إلی آخره، آن وقت این که در روایت دارد الاذن ان لیستا من الراس اشاره به این است و آن روایت هم که دارد حد الوجه ما بین این وسطی و سبابه است، به اصطلاح همین شصت، این به خاطر این است که امام می خواهد بفرماید وجه تا حدود گوش است یعنی در حقیقت تا این نزدیک گوش وجه است، حتی به گوش هم نمی رسد، گوش دیگره اصلا غسل ندارد به طریق اولی. به خود گوش نمی رسد چه برسد به نزدیک گوش، مراد از حد ما بین این دو تا، ابهام و وسطی ناظر به این مقام است، ناظر به این مقام است که مثلا فرض کنید ما بخواهیم بگوییم در حدود یک سانت قبل از گوش این وجه است. خب گفته شده وجه همین مقدار است. آن مقداری که با افراد مواجه می شویم، اصلا کلمه مواجه با این است. شما روبروی افراد قرار می گیرد آن وجه است و إلی آخره، حالا من وارد بحث وضو نمی خواهم بشوم.

پس بنابراین دقت بکنید، آن وقت خب ببینید این روایت مشکل است، وقتی فقه الرضا روایت را بیاورد حتما مشهور است دیگره، یک قسمتش در کتاب کافی هم هست پس این روایت را می گوید کلاهما مشهوران، راست هم می گوید. عمر ابن حنظله می خواهد هی فرض این بکند که.

یکی از حضار: من در کافی پیدا نکردم

آیت الله مددی: کافی دارد. یک حدیث واحد است که کافی هم دارد که غسل دارد، این در باب ۱۶ به نظرم در باب ۱۶ جلد ۲ کتاب وضو مال جامع الاحادیث، به نظرم در تقدم و یاتی، در اشاره است نه در صلب باب، به نظرم این طور می آید، حالا نگاه می کنم و فردا عرض می کنم. برای ما هم تعجب آور بود، احتمال دادم کافی شاید در نوادر آورده باشد، احتمال می دهم چون متاسفانه اینها باب کافی را نمی نویسند.

یکی از حضار: نوادر چی؟

آیت الله مددی: حتما وضو دیگره، این را هم اطمینان ندارم، چون نگاه کردم. عرض کردم من خیلی تقید دارم که وقتی یک چیز عجیبی می بینم به مصدر اصلی مراجعه می کنم. اینجا یادم رفت به کافی مراجعه بکنم.

.....

علی ای حال خوب دقت بفرمایید پس عمر ابن حنظله می خواهد یک جوری فرض سوالات را بکند که امام بگوید بله من یک وقتی نظرم این بود، بعد عوض شد. نظرم این بود و بعد اختلاف فتوا شد، امام می فرمایند نه، یعنی به عبارت دیگر عمر ابن حنظله سعی می کند اختلاف را ثبوتی قرار بدهد، امام سعی می کند اختلاف را اثباتی قرار بدهد. و لذا وقتی یونس ابن عبدالرحمن خدمت حضرت رضا رسید و حضرت مقدار زیادی از احادیث را رد کردند بعد فرمودند این کلام اولنا یُشبهه کلام آخرنا، خیلی تعبیر! همه ما یک خط را داریم، فرق نمی کند و لذا این نکته را باید در نظر گرفت، این نکته دومی است که امروز می خواستیم بگویم و آن این که ائمه علیهم السلام مخصوصا امام صادق هنوز فرض بر این است که امام معصوم بین شیعه موجود است و اختلافات را رفع می کند، این قرینه دوم سیاقی است. امروز قرینه اول که اختلاف در روایات اهل بیت یا آن چه که به عنوان فتواست، روایات در جایی است که امام یکی از احادیث مشهور رسول الله را نقل بکند، فتوا جایی است که تفریعی است و در متن احادیث رسول الله نیامده، فقهای اهل سنت مثلا گفتند، امام صادق هم مطلبی فرموده است. ولو ما در روایات داریم که کلام ما همه از رسول الله است لکن در جو عمومی این طور برداشت می شد، یکی را به عنوان روایت امام صادق حساب می کردند و یکی را به عنوان فتوا. نه این که در حقیقت فتوای مصطلح بود، در یک روایت بود اصحاب اُرایت، یعنی چه اُرایت؟ اینها همه کلام رسول الله است، یعنی چی اُرایت؟ و این اِنْ حدیثی حدیث ابی و حدیث ابی حدیث جدی، دارد، مضامین مختلفی این جهت را دارد و لذا حضرت رضا هم فرمودند اِنَا لَا نَقُولُ قَوْلًا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا أَوْ سَنَةَ نَبِینَا، این طور نیست و امام صادق سلام الله علیه، این نکته را بعدا توضیح بیشتری می دهم. امام صادق می دانند که الان شیعه در کوفه اختلاف احادیث بهشان می رسد یعنی با عمر ابن حنظله می دانند عمر ابن حنظله مطلع است، الان چطور ایشان مطرح می کند؟ فردا هم می آید مطرح می کند، چه فرق می کند؟ بلکه بالاتر حتی اگر امام صادق رحلت کرده باشند می آید با موسی ابن جعفر و حضرت رضا مطرح می کند، امامت مستمر است. این امامت وجود دارد، این که بعضی از آقایان، شما خواندید در بحار بود که ضمیر عنکما، یأتی عنکما گفت امام صادق و امام کاظم، شاید نظرش نمی دانم حالا نظر آن آقا چی بوده، شاید فهمیده که مراد امام این است که اِنْ فَارِجَتْهُ حَتَّى تَلْقَى إِمَامًا هُمُ الْأَعْمَیْنِ فَارِجَتْهُ عَنْهُمَا، این است که من یا موسی ابن جعفر یا حضرت رضا یا حضرت جواد، فرق نمی کند، همه مثل هم اند، همه از یک

نور واحد هستند، در مقام نورانیت نور واحد هستند، در مقام شخصیت و وجود خارجی و تعین خارجی مثلاً بگوئیم امام صادق و امام کاظم و إلا کنتم انوارا بعرضه، کما در روایت مبارکه زیارت جامعه است.

علی ای حال پس بنابراین خوب دقت بفرمایید این خودش یک قرینه سیاقی است، در این روایت مبارکه که به اصطلاح امام علیه السلام و بعد هم می بینیم که حضرت رضا علیه السلام اصرار دارند به این که حدیث ما یکی است و اختلاف در آن نیست و اقوال ماست و اختلاف در آن نیست، آن چه که ما می گوئیم از کتاب و سنت است و در این ها هیچ گونه اختلافی نیست. حالا شاید مثلاً یک کسی اشتباه نقل کرده، یا شرائط خاصی حاکم بوده یا حدیث اصولاً واضح بوده مال ما نیست، شرائط تقیه در مدینه حاکم بوده یا مثلاً اشتباهها در کوفه افراد که ذهنیت خاصی داشتند آن روایت دارد که ابان به حضرت عرض کرد کان یبلغنا ذلک و نحن بالكوفة فنقول إن الذی جاء به شیطان، خب در ذهنیت کوفه در دیه انگشت و در انگشت زن و انگشت مرد، در آن جا حضرت می فرماید نه، حضرت می فرماید که تو به قیاس اخذتنی بالقیاس، قیاس عمل کردی. این قیاس را عرض کردم و من هم توضیح دادم که متأسفانه در حوزه های ما شاید هنوز هم این طور فکر می کنند خیال کردند همان قیاسی است که در اصول اصطلاحاً در زمان ما رسم شده که از آن تعبیر به تمثیل منطقی می کنند. یک حکم جزئی را از جزئی دیگر به دست بیاورند که اصطلاحاً تمثیل می گویند.

یکی از حضار: شما فضا سازی می فرمایید.

آیت الله مددی: آن که نظر من.

اما قیاس گاهی در آن زمان که دیگه من حتی آن روایت معروف عبدالله ابن بکیر را ما مفصلاً شرح دادیم، قال هذا مما رزق الله من الرأی، تعبیر به رای کرده است. دیدم اخیراً همین ها که به عبدالله ابن بکیر تند شدند و خیلی اهانت کردند که این مثلاً خلاف شیعه بوده و چرا به رای عمل کرده، به قیاس و اینها و این ثقة نیست و إلی آخره.

عرض کردم من در بحث طلاق این را متعرض شدم، روایاتش را هم خواندیم، همان روایاتی که ایشان در این جا دارد آن را هم خواندیم و عرض کردیم مراد عبدالله ابن بکیر از قیاس اخذ به اطلاق است، الان متعارف علمای ما است، حالا اسمش را رای گذاشتند، آن اخذتنی بالقیاس هم اخذ به عموم است، یعنی اگر روایت آمد که دیه نفس، چون یک بحثی است، این بحث بین اهل سنت بوده.

یکی از حضار: یا ابان إنک اخذتنی بالقیاس و السنة إذا قیست محق الدین

آیت الله مددی: سنت را با قیاس نمی شود. سنت راهش تلقی از رسول الله است.

حالا قیاس چی بوده؟ در قیاس بحث در این بوده که دیه نفس، قول ضعیفی را در میان اهل سنت داریم، حالا شنیدم که یک عده ای هم در شیعه شروع کردند که دیه زن با مرد یکی است، در میان اهل سنت داریم، یک قول ضعیفی است و نسبتش هم معین است که دو نفر را اسم بردند، قائلند که دیه زن و مرد یکی است و نکته اش خاص است. اولاً خوب دقت بکنید در خود قرآن هر جا صحبت دیه است دیه مسلمة، نکره است یعنی، محدودیتی ندارد و دیه را عرض کردیم اگر بخواهیم به فارسی الان ترجمه بکنیم باید اسمش را پرداختی گذاشت، چون دیه مصدر از ودی یدی است، مثل وعد یعد، وعدة و عده، دیه مثل عده است، مصدر دوم است، اصطلاحاً می گویند مصدر دوم باب مثال واوی، اصطلاحاً این است، اصطلاحاً صرفیش این طور است. مصدر اولش فعل است، وعد یعد وعدا است و مصدر دومش عده است.

یکی از حضار: می گویند وعد، چون می گویند سنگین است عوض می شود.

آیت الله مددی: آن بحث دیگری است.

عده اصطلاحاً مصدر دوم است، یک اصطلاحی دارند مصدر دوم مثال واوی، وعد، خود ودی به معنای پرداختن است، دیه یعنی پرداختی. چون رسم بود و لذا به دیه عقل هم می گفتند، همان روایت که عقل دارد آن جا مراد از کلمه عقل یعنی دیه. عقل هم می گفتند، چرا عقل می گفتند؟ چون اگر خونی و خون ریزی واقع می شد خانواده قاتل می رفتند مثلاً صد تا شتر درخانه ایشان به زمین می بستند، یعنی پایش را می بستند، کتاب العقل، عقل یعنی دیه. این اصطلاحات بر اثر زمان عوض می شود، اصلش هم در جاهلیت عقل خودش از عقل

و آنی که به پای شتر می بستند، البته در حقیقت دستش را می بستند، حالا من پا می گویم چون چهارپا می گویم و إلا آن دو تایی که دست شتر است. شتر وقتی می خوابید این دو تا دستش را که روی زمین می گذاشت این را با یک طنابی محکم می بستند و دیگه نمی توانست بلند بشود چون تا دستش نزنند نمی تواند بلند بشود. پایش را کار نداشتند، دستش را محکم می بستند.

لذا به این عقل می گفتند، آن شتر پرداختی را عقل می گفتند یعنی به عنوان یک پرداختی بود.

یکی از حضار: کتاب الدیات، کتاب العقل، کتاب جراح

آیت الله مددی: این عقل به آن معناست.

آن وقت دقت بکنید این پرداختی یکی در نفس کامل است، این یک باب است. یکی در منافع است مثل این که چشمش را، چیزی نکرده، کاری کرده نمی بیند، محکم در گوشش زده نمی شنود، کر شده، این را اصطلاحاً دیات المنافع می گویند، دستش شلل پیدا کرده، نمی تواند کار بکند، دیه این چقدر است.

یکی هم اعضا و اطراف است، اعضا و اطراف می گویند، اطراف بدن، انگشت، پا، گوش، چشم، گوشش را برید، این سه جور دیه دارند، دیه نفس دارند، دیه اطراف دارند و دیه منافع. چون این کتابها را نمی خوانیم اقلاً اصطلاحاتش را آشنا بشویم.

آن وقت آنچه که در باب دیه هست در قرآن به طور کلی دیه، چه کافر و چه مسلمان دیه، هیچ توضیحی ندارد. این که بعضی ها تمسک به اطلاق آیه می کنند از این جهت درست نیست چون اصلاً آیه هیچ خصوصیتی ندارد، دیه مسلمانة اهل، فدیة مسلمانة، این یک آیه قرآن است. الان هم عرض کردم دیروز شنیدم که دیه نفس را ششصد میلیون کردند، این طور شنیدم لکن می دانید در دنیا به طور رسمی ده میلیون دلار است. این به یک میلیون دلار هم نزدیک نیست، خیلی فاصله دارد چه برسد به ده میلیون دلار. اما دیه رسمی در سطح جهانی ده میلیون دلار است، این دیه رسمی است.

آن وقت یک بحثی که مطرح شد که بین فقه مدینه و فقه کوفه بالخصوص اختلاف شد این شد که اولاً در این مطلب تقریباً اتفاق شده است. عرض کردم من در کتاب مغنی ابن قدامه دیدم از دو نفر نقل می کند که اینها قائل بودند دیه زن و مرد یکی است، به استثنای

آن دو نفر بقیه همه قائلند که دیه زن نصف مرد است. بحث سر این شد، این دیه زن که نصف مرد است فقط در دیه نفس است یا دیه منافع و اطراف هم همین است. مثلاً زد گوش زن را کر کرد، آن هم نصف دیه مرد، حالا این نکته دیه که زن و مرد مساوی است یک کتابی بوده که عرض کردم مال عمرو ابن حزم، این خیلی از کتابهای معروف است و رویش کار کردن خیلی فوائد دارد. ما همین تازگی راجع به مصادر شیعه در قرن اول که صحبت کردیم ما در قرن اول نسبت به مصادر اهل سنت هم خیلی تا جایی که توانستیم کار کردیم، یکی از چیزهایی که در قرن اول خیلی مهم در احکام دیات بوده همین کتاب رسول الله توسط عمر ابن حزم است. عرض کردم این کتاب تا بعدها تا زمان امام صادق دست خاندان ایشان ابی بکر ابن محمد ابن عمرو ابن حزم این کتاب موجود بوده. یک مورد ما یک روایت داریم که امام صادق به یکی از اصحاب فرمودند برو خانه اینها، برو خانه ابی بکر، عندهم صحیفه عن رسول الله، ببین یک دیه ای را بپرس، این هم می گوید من رفتم نگاه کردم نوشته بود علی الثلث، بعد حضرت می فرماید صدق، درست است، همین طور است.

آن وقت در این کتاب دارد و دیه المرأة علی النصف من دیه الرجل، روشن شد مصدر این حکم از کجاست؟ آن چه که در آن جا آمده مطلق است یعنی ندارد و لذا این ها یک عده ای می گفتند دیه انگشت مال زن عین مرد است، یک عده ای هم می گفتند نه نصف مرد است، حالا اقوال دیگر هم بود که نمی خواهم بگویم. چون یک قول هم سر عدد انگشت ها بود، انگشت کوچک دیه اش کمتر است، بعدیش بزرگتر است، یک قول هم بود که ده تا یکی اند.

یکی از حضار: یعنی الان مجمع علیه خود نفس بود؟

آیت الله مددی: این مجمع علیه تقریباً دو نفر مخالفند.

چرا؟ آن هم سرّی دارد، اول کتاب دارد و دیه النفس الانسان مائة من الابل، اولش این طوری دارد. این ها تمسک به اولش کردند، گفتند زن و مرد، این خیلی لطیف است که مصادر اشکال کار روشن بشود. ما ها که دنبال کتاب ابی بکر نبودیم، دنبال اهل بیت بودیم. وضع ما روشن است. آن ها اختلافی که پیدا کردند این است.

آن وقت آن چه که امام به ابان می فرمایند، می فرمایند تا سه تا مثل مرد است، از چهارمی نصف می شود. معلوم شد مشکل کجاست؟ روشن شد؟ این که امام می فرماید اخذتنی بالقیاس یعنی روی قاعده حکم کردیم.

یکی از حضار: فإذا بلغ الثلث

آیت الله مددی: فإذا بلغت الثلث

حضرت فرمودند السنة إذا قیست، تو رفتی با قاعده درست کردی، با قاعده نمی شود، سنت را ببین، سنت این است که در اعضا و اطراف دیه زن و مرد مساوی هستند تا ثلث، ثلث که رد شد زن نصف است. اینها روی قاعده است. روشن شد چی می خواهیم بگویم؟ این قیاس در این جا یعنی آن قاعده عامه. تو رفتی به قاعده عامه. یکی از آقایان بزرگان می گفتند اصلاً تعجب می کنم، من این قدر این را تا حالا درس دادم تا حالا خودم هم نفهمیدم چی گفتم، گفتم این قیاس یعنی روی قاعده. و لذا ابان تعجب می کند از امام صادق که یعنی چه؟ شما تا سه تا انگشت. بعضی ها خیال کردند که تا سه تا انگشت، مثلاً سی تا شتر، چهار تا شد بیست تا شتر، کمتر شد، بحث کمتر و زیادی نیست. بحث قواعد مذهبی است. در قواعد مذهبی یا اطراف مثل دیه نفس است، نصف می شوند یا اطراف نصف نمی شوند، کاملند، زن با مرد کامل است، در دیه کامل نصف می شود، زن نصف می شود. اما در انگشت و پا و گوش و دست و اینها دیه نصف نمی شود. طبق این قاعده آنی که نصف می شود در دیه نفس است، در دیه منافع و در دیه اعضا و اطراف نصف نمی شود.

آن وقت امام صادق چه فرمودند؟ این تعجب ابان را که مرد ملایی است، می گوید آقا نمی شود، تا سه تا مساوی گرفتید، از چهار تا نصف گرفتید، این را و لذا ابان می گوید این رای مدینه هم هست. کان یبلغنا و نحن بالعراق، آن حدیث خیلی لطیف است یعنی این یک واقعیت خارجی است که می گوید ما در عراق می شنیدیم که از مدینه این رای را آوردند، نه این که امام فرموده چون این را غیر از امام هم داریم که أن المرأة تساوی الرجل، به نظرم تعادل دارد. همین جا در همین روایت دارد که إن السنة إذا قیست محق الدین. سنن

پیغمبر

یکی از حضار: إن المرأة تقابل الرجل

آیت الله مددی: به نظرم تعادل دارد. حالا شاید در نسخه ای تقابل باشد. در ذهن من این طور می آید، البته ذهن ما که فعلا به درد نمی خورد. از اولش هم به درد نمی خورد.

به نظرم تعادل دارد، تعادل الرجل، عقل دیه زن با مرد در اعضا در اطراف مساوی است، دیه اش با مرد مساوی است، پرداختش مساوی است تا به ثلث برسد، از ثلث دیه به بالا فإذا بلغت النصف، المرأة علی النصف، این عبارت را خواندیم. فإذا بلغت الثلث رجعت الی النصف. از آن جا نصف می شود.

پس چهار تا انگشت که شد می شود بیست تا. از این جا می شود نصف.

آن وقت امام می خواهد به ابان بفرماید تو به قاعده عمل نکن، بگویی قاعده این را اقتضا کرد، این قیاس تمثیل منطقی نیست، این اصلا قاعده است. رای گاهی به این معناست چون این یک توضیحی دارد که اصحاب ما عده ایشان حتی این کار را هم نمی کردند یعنی تمسک به، مثل خود بنده که الان خیلی جاها می گویم این بحث را از من چند بار شنیدید که این اطلاقاتی را که اصحاب دارند قائل نیستیم.

یکی از حضار: آن تعادل است، در کافی دارالحدیث چاپ جدید

آیت الله مددی: خب نا امید نشدیم.

علی ای حال در ذهنم از سابق خواندیم، در ذهنم تعادل الرجل الی الثلث است، فإذا بلغت الثلث رجعت الی النصف. روشن شد؟ تو قیاس کردی، جای قیاس نیست، سنت به قیاس فهمیده نمی شود.

پس دو تا نکته اساسی را هم امروز دو تا قرینه سیاقی که در سیاق روایت خیلی موثر است، یک قرینه اش مسئله این که اختلاف در روایات ما اختلاف اثباتی است، ثبوتی نیست، خیال نکنید من دو تا روایت گفتم یا دو تا رای، اگر کلامی از رسول الله نقل شده دو تا روایت است و اگر فتوایی است که علمای اهل سنت گفتند که ما هم گفتیم لکن کلام ما و فتوای ما عین رسول الله است. پیش اینها فتواست، پیش ما فتوا نیست. این هم اگر باشد این هم اختلاف ثبوتی نیست، اختلاف اثباتی است.

یکی هم یک نکته عامی که وجود دارد یعنی امام می دانند که شما الان دارید از من سوال می کنید از اختلاف حدیث، ما می توانیم یک ضوابط کلی را بیان بکنیم، یک شواهد کلی را می شود بیان کرد اما بعضی جاها با این شواهد کلی هم قابل حل نیست، إذا فارجه حتی تلقی امامک.

یعنی از آن طرف هم امام می داند که وقتی که جناب عمر ابن حنظله به مدینه بیاید ممکن است امام صادق نباشد، من گفتم به امام صادق و باقر، شما از یک کسی نقل کردید امام صادق و امام کاظم. شاید نکته امام کاظم و امام صادق به این معنا بوده که تو حتی اگر آمدی من نبودم امام کاظم است، خب از ایشان سوال می کنی. پس بنابراین دو نکته دیگری هم در این روایت به عنوان دلالت سیاقی وجود دارد که خصائص مکتب شیعه است و هم مختص است یعنی امام در حقیقت کاملاً واضح است، دارد توضیح می دهد که اختلاف در احادیث ما نیست. نه این که اختلاف هست به عنوان روایت، شما این روایت را ترجیح بدهید. اصلاً اختلافی نیست. مثل این که امیرالمومنین فرمودند اختلافی نیست، یکی دروغ گفته، یکی اشتباه کرده، یکی منسوخ را دیده، اختلافی نیست. مشکلی که پیدا شده سر این قسمت است. نه این که خیال بکنید که اختلافی وجود دارد.

پس بنابراین این هم یک قرینه دیگر بود، فردا ان شا الله تعالی از قرائن لفظی مسئله مخالفت کتاب و موافقت عامه، ان شا الله بحث موافقت عامه و مخالفت عامه را هم می خوانیم و این که مرحوم نائینی فرمودند یا مخالفت کتاب و موافقت کتاب. اگر موافقت کتاب به نحو تباین باشد در حجیت خبر تاثیر دارد. به نحو عموم من وجه باشد تاثیرش در مرجحیت و ترجیح است این هم لا اساس له من الصحة، هیچین چیزی را ما نداریم. ما روایات را داشتیم و اصحاب ما حذف کردند، روایت صریحی داشتیم که مثلاً می گفت قیاس بکنید، الان این روایت پیش ما نیست، عرض کردم در این کتاب زیدیه ما پیدا کردیم، از کتاب های ما نقل کردند، چند تا روایت است که امام رسماً به قیاس ارجاع می دهند و ما نداریم و هیچ کدام از روایات پیش ما نیست، تصادفاً از کتاب نوادرالحکمه هم هست، از یک کتاب معروف در قم در آن جا بوده. لکن اصلاً کلاً آن روایت را اصحاب ما نقل نکردند.

یکی از حضار: پس نوادرالحکمه شاذ شاذ هم داشته

آیت الله مددی: بله خب داشته.

یکی از حضار: نه خودش که شاذها را آورده.

آیت الله مددی: خودش هم داشته.

و این را یکی از علمای زیدیه گفته بالمناسبه از کتاب نوادرالحکمه محمد ابن احمد باب اختلاف الاحادیث، ما الان نمی دانیم این کتاب نوادرالحکمه در ذهنم نیست که روایت در اختلاف حدیث باشد، در ذهنم حضور ذهن ندارم و هشت تا روایت نقل می کند. هیچ یک از آن روایات در کتاب های ما الان موجود نیست. فقط یکیش که یک روایتی هست که در کتاب عده شیخ طوسی مرسل نقل می کند، إذا نزلت بکم حادثة لا تجدون حکمها فیما روی عنا، این صدرش در عده شیخ طوسی مرسل آمده است. این هم جزء آن هشت تاست، این اول آن هشت تا در آن کتاب زیدی از کتاب نوادرالحکمه است، تازه آن هم یک ذیل دارد، ذیلش هم شیخ طوسی نیآورده. اولش را آورده. ذیلش زیاد نیست، نیم سطر است، یک سطر است، خیلی زیاد است. عمده اش را شیخ طوسی رحمه الله نقل فرمودند.

علی ای حال ان شا الله این مطلب موافقت کتاب و مخالفت کتاب را هم شروع می کنیم و ان شا الله تعالی به مناسبت موافقت کتاب و مخالفت کتاب یک شرحی راجع به این موضوع داده می شود، اولاً ولو اجمالاً سریعاً کل روایاتی را که موافق و مخالف کتاب است، حالا فردا بعید می دانم چون جداگانه باید بحث های خاص خودش را دارد، آن را ان شا الله متعرض می شویم و روشن بشود که مراد از این مطلب چیست و اصولاً آنچه که در باب حجیت آمده قابل قبول هست یا نه، این را بعد متعرض می شویم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين